

کافه رویال

سیرک ادبی پیکادلی

ماری هلن مارتین
ترجمه یاسمن منو

رویال آشنا شدم. جایی بود که مردم دستمال سفره را به گردنشان می‌بستند تا یک سیاه خروس خون دار را تا استخوان به دندان بکشند و پیشخدمت‌ها با پیش‌بندهای سفید بلند برای دخترانی با لباسهای شب و حالت کسل که همه «بینکی» نامیده می‌شدند شامپانی سرو می‌کردند».

آغاز کار این مکان افسانه‌ای همچون داستانی تخیلی است. هنگامی که در اکتبر ۱۸۶۳ دانیل نیکولا تونون و همسرش سبستین به لندن می‌آیند فقط پنج پوند در جیب دارند و کلمه‌های انگلیسی نمی‌دانند. این زوج از ترس ورشکستگی فرانسه را ترک کرده‌اند. تونون با بی‌احتیاطی ضامن کسی شده بود که مانند او ثروتش را در معاملات شراب کسب کرده بود. دوستش ورشکست می‌شود و خطر زندان تونون را تهدید می‌کند. تصمیم می‌گیرد که بختش را در آن سوی دریای مانس بیازماید.

او و همسرش در یک اطاق مبله محله «سوهو» ساکن می‌شوند و همه آنها را به اسم نیکولز که تلفظش آسانتر است می‌شناسند. آنها یک مغازه فروش رومیزی‌های مُشمایی را به کافه رستورانی به نام خود تبدیل می‌کنند و سپس چندماه بعد با خرید یک مغازه خیاطی در خیابان ریجنت رستوران را بزرگتر می‌کنند. هنگامی که تاجر شراب کوچه سن آنتوان در سال ۱۸۹۷ در ملکش در «سوری» می‌میرد، تمام قرضه‌هایش را پرداخته و صاحب سرمایه‌ای نیم میلیون پوندی است. در آغاز تمایلات شاهپرستانه تونون - نیکولز آسیبی به کسب‌شان نمی‌زند. در آن دوران در لندن مهاجر فرانسوی بسیار بود؛ از طرفدار کمون گرفته تا شاه‌پرست و آناشویست و همه به امید روزهای بهتر می‌نوشیدند. اما این تمایلات، به اختلافات در خانواده نیکولز دامن می‌زند. زرت پیکاش شریک و داماد صاحب کافه طرفدار سرسخت ناپلئون بود. حکایت می‌کند که برای آزار پدرزنش دور N حرف اول نیکولز را با برگ بو، علامت اپراتوری ناپلئونی می‌آرید.

در دوران عظمت کافه رویال (از ۱۸۹۰ تا سالهای پایانی ۱۹۳۰) مشتریان محل عبارت‌اند از دبلیو. بی. بیتز، آرتور کنان دوبل، کاترین مانسفیلد... غذاهای فرانسوی و نوشیدنی‌ها بی‌رقیب‌اند. فرانک هریس با وجود زبان تندش از این کافه حتی در امریکا نیز تمجید می‌کند: «در سالهای ۸۵-۱۸۸۴ کافه رویال می‌توانست به خود بی‌بالد که بهترین مجموعه شرابه‌های جهان را دارد. پانزده سال بعد این مجموعه بهترین روی زمین بود».

اسکارواید که رویال را به مکانی برای سخنوری‌هایش تبدیل کرده بود دوست هریس بود. هریس در ستونهای مجله ساتردی ریویو خود مقالاتی از اچ. جی. ولز یا جرج برنارد شو را درج می‌کرد. همه سلطنت طلب بودند. فرانک هریس تلاش می‌کرد اسکارواید را

بسیاری از بارهای لندن به خود می‌بالند که از دیکنز پذیرای کرده یا محل عیش و نوش تی. اس. ایوت بوده‌اند. اما کافه‌ای که غنی‌ترین سابقه ادبی را در پایتخت انگلستان دارد به وسیله یک فرانسوی اهل بورگونی بنیان گذاشته شده است. یکی از مشتریان می‌گوید: «اگر می‌خواهید انگلیسی‌ها را در اوج خصوصیت انگلیسی‌شان ببینید به کافه رویال بروید. چون در آنجا حداکثر تلاش را می‌کنند که فرانسوی به نظر آیند». زیر تزئینات زرانود کافه رویال، زمو و ورن با هم مشاجره می‌کردند، اسکار وایلد جوان در بذله‌گویی با نقاش امریکایی جیمز مک نیل ویستلر به رقابت می‌پرداخت و غیبگوی معروف، آلیستر کرولی ملقب به «حیوان» باعث رعب مشتریان و ناامیدی کارکنان می‌شد.

دکور آنجا؟ دکور کافه‌ای قرن هفدهمی، رومیزی‌هایی از پارچه سفید موج‌دار با پیشخدمتهای فرزند. کافه رویال هفت کیلومتر موقت، سه هزار و پانصد صندلی، دو هزار و پانصد پله و نهصد متر مربع پیست رقص بر سطحی دو هکتاری بود. می‌گویم بود چرا که متأسفانه دیگر وجود ندارد. سسیل بیتون عکاس که به معماری داخلی وارد بود «گریل روم» (کتابخانه) باروک معروف رویال را «زیباترین سالن لندن» توصیف کرده است. در فضایی مزین به آینه‌های طلایی و سقف نقاشی شده، بهترین شرابه‌ها را می‌نوشیدند و «سینه مرغ به سبک پاتی» یا «جوجه اردک روان» میل می‌کردند.

در بار هتل برانز (هتل محبوب چرچیل) که خیلی از شماره ۶۸ خیابان ریجنت (هتل رویال) دور نیست، روبرت بورنيس با علاقه دوران مدیریت خود در کافه رویال را به خاطر می‌آورد. وی از ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰ مدیر رویال بود. او انکار نمی‌کند که در آن زمان مکانی که امروز به مرکز سمینارها تبدیل شده تا حدی در خشخشی خود را از دست داده بود، اما «مانند اوایل تأسیس‌اش همیشه چیزی در کافه رویال اتفاق می‌افتاد».

نشانه این کافه - یک حرف N که بر بالایش تاجی قرار داشت - قرن را گذرانده است. اسم این کافه مترادف با شراب و غذای خوب بود و شهرتش فراتر از اروپا می‌رفت و به عنوان «معروفترین مکان ملاقات شخصیت‌های معروف» شناخته شده بود.

در گالری «تیت» تابلویی است که زنان شیک‌پوش و مردان متشخص کلاه‌شاپو به سر را در زیر گچبری‌های کافه رویال جاودانه کرده است. دی. اچ. لارنس در کتاب زنان عاشق به طنز این مکان را «کافه پمپادور» می‌نامد. و بسیاری اشعار یا نوشته‌هایی که رد «کافه رویال» را در آنها می‌بینیم.

جرمی پاکسمن روزنامه‌نگار در این باره عالی صحبت می‌کند: «از طریق کتابهای نویسندگانی چون اولین وو یا آنتونی پاول با کافه



مدیریت یک امپراتوری هتلداری رسید (او در هزینه تعمیر طاق نصرت پاریس مشارکت می‌کند، صاحب هشتصد بنگاه جهانی می‌شود که بیست‌تای آن در لندن است). زمانی که کافه رویال را می‌خرد فقط «گریل روم» زیبایی رنگ رو رفته‌اش را حفظ کرده بود. برای صاحب تازه آنجا حفظ آن سالن به فرم گذشته مسئله‌ای حیثیتی بود چرا که به گفته او: «آنجا برای من همواره قلب ادبی و فرهنگی پایتخت بود».

در مقدمه‌ای که گراهام گرین برای کتابی درباره کافه رویال نوشته با حسرت در مورد جوانی خود در لندن سالهای ۱۹۲۰ چنین می‌گوید: «گریل روم مزین به ستونهایی به شکل زن برای من حکم همان کلوب برای پدرم را داشت. چون در وسع نبود، به بار آن هم که متأسفانه امروز جای خود را به رستوران داده، فقط در موقعیتهای خاص می‌رفتم [...] بیشتر جایی برای نوشیدن بود تا غذا خوردن؛ می‌شد ساعتها با لیوانی آبجو پشت یکی از میزهای مرمر که بیشتر سالن را اشغال کرده بودند نشست. نمی‌دانم چرا، ولی گویا برخی ارواح سالهای ۱۸۹۰ آنجا بودند و این‌طور القا می‌شد که امکان بروز ماجرای «هست» و چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «آنچه مسلم است اینکه هرگز ماجرای برایم روی نداد اما آبجوی آنجا عالی بود و هنوز هم هست.» N بزرگ که حلقه‌ای برگ بو مزینش کرده، هنوز در همان نشانی در پیکادلی سیرکوس در اهتزاز است، جایی که اکنون جهانگردان زیر تابلوهای تبلیغاتی جمع می‌شوند. اکنون کسانی که از در ورودی کافه رویال می‌گذرند، تی. اس. الیوت یا سامرست موآم نیستند، بلکه ارتودنتیست‌ها یا کارمندانی هستند که به سمینار آمده‌اند. بقایای کافه رویال وجود دارد اما متعلق به گروه لومریدین است.

امروز اسکار وایلد با جدیت بیشتر به ولسلی می‌روند. در زمانی که هنوز کافه رویال وجود داشت، روبرت ماکسول (از اربابان رسانه‌ها) احتیاج نداشت حتی سفارش بدهد: «او هر روز نهار ماهی آزاد دودی و رزیف می‌خورد». فرانسیس بیکن هر روز در تنهایی چای می‌نوشید و چون دیگران مسحور ارواح کافه رویال بود.

[برگرفته از: نوول ايسرواتور، (۲۴ تا ۳۰ ژوئیه ۲۰۰۸).]

قانع سازد که هنگام محاکمه‌اش (به طرفیت مارکی دوکوبینزبری چنان‌که در تاریخ ثبت شده) انگلستان را ترک کند. مارکی در تعقیب پسرش بوزی که معشوق وایلد بود به رویال می‌آمد. اگر وایلد حرف هریس را پذیرفته و انگلستان را ترک کرده بود، زندگی نویسنده تصویر دوریان گری تغییر کرده بود. واضح است که روزنامه‌های آن دوران کافه رویال را «لانه لواط کاران» توصیف می‌کردند.

روبرت بورنس به یاد می‌آورد که «شماره ۶۸ خیابان ریجنت یک مجموعه واقعی بود: یک کشتی هشت طبقه!» شامل بیست و یک سالن ضیافت و انبار پریچ و خم شراب در زیر محله پیکادلی. گرچه بیشتر «گریل روم» و «سالن دومینو» باعث شهرت رویال بود.

از بین تمام آدمهای عجیب و غریبی که به «سالن دومینو» آمد و شد می‌کردند، رعب آورترین شان آلیستر کرولی بود که درباره‌اش می‌گفتند: «مردی که همه دلشان می‌خواهد به دارش بیاویزند»، «شاه فساد» و یا «آدم‌خوار رها از بند». او که نیمه کلاهدار و نیمه عارف بود در جادوی سیاه و مواد مخدر دست داشت و به معنی واقعی در کافه رویال زندگی می‌کرد. همیشه بی‌پول، تندخو و تشنه بود. برایش جین، شراب بورگونی، آبجو یا شامپانی فرق نمی‌کرد. کرولی در خانواده‌ای سازنده آبجو و خشکه مقدس بزرگ شده بود. معتقد بود که شغل سیاهش او را نامرئی می‌سازد. مشتریان با حسی بین وحشت و سردرگمی او را که طول سالن را از ورودی خیابان ریجنت تا ورودی خیابان کلاس‌هاوز طی می‌کرد، نظاره می‌کردند، کمی پس از آغاز موج ترورها به وسیله ارتش جمهوری خواه ایرلند در سالهای ۱۹۸۰، در دوم را بستند. کافه رویال یکی از محل‌های اصلی ملاقات اشخاص دولتی بریتانیا بود: یکی از اعضا محترم مجلس در آنجا صندلی شخصی‌ای مطابق هیکل تنومندش داشت.

این کافه شاهد هزاران زندگی بود. زیرزمینهای پذیرای لژهای فراماسونری و طبقات بالایش پذیرای جشنهای به یادماندنی و حتی مسابقات بوکس بودند. یک قرن تمام شامپانی به وفور در جامهای رویال ریخته شد. در طبقات کافه چندین پرتزه از نام‌آوران وجود دارد. در آلبوم عکسها می‌توان ثروتمند مشهور، نوبار گلبانکیان را در حال بلعیدن استیک بورگندی، یا ملکه مادر را لبخند به لب در لباس رسمی‌اش مشاهده کرد یا آگاتا کریستی که با حضورش شام سالانه جمعیت نویسندگان رمان پلیسی را مقتدر می‌سازد (جمعیتی که به همراه چسترتون عضو آن بود).

بورنس چون جنتلمنی رازدار از بیان بسیاری از خطاهای اخلاقی در کافه رویال ابا دارد. اما مسائلی را به یاد می‌آورد چون شلیک گلوله در آشپزخانه، روز گیرکردن غذاها در آسانسور، یا آشپز پرشوری که فکر کرده بود یک بوفه غذای کاملاً کاشر (ذبح بهودی) را عاشقانه با میگو بیاراید.

در سالهای ۱۹۵۰ شارل فورت، فرزند مهاجرین ایتالیایی و پدرزن لورنس، کافه رویال را می‌خرد. او که بعدها لقب لرد می‌گیرد از همان زمان ملقب به «پیکادلی» بود. وی در خاطرات خود نوشته: «هیچ کاری در زندگی به اندازه خریدن این کافه مرا خوشحال نکرد». در طول سی سال شارل فورت از یک بار ساده در خیابان ریجنت به